

کمتر مورد توجه بود و حتی می توان به جرأت گفت که در تلویزیون در کنار محسن تنابنده و سعید آقاخانی شما توانستید خیلی از رفتارها و لهجه های بومی را آشناسازی کنید و این حتما شما را از بازیگران دیگر متمایز می کند. در سست در دوره ای که خیلی ها فکر می کنند چهره ملاک مهمی در بازیگری است، شما ملاک های دیگری را هم در هنر به مردم نشان دادید.

در باره لهجه ها باید بگویم که این مساله میل شخصی و علاقهای است که از کودکی با من بوده است چون با آدم هایی بزرگ شدم که واجد لهجه های متفاوتی بودند؛ شیرازی ها که لهجه داشتند، اقوام کارزونی پدر و مادر، هم محله ای های آبادانی، بوشهری و عرب و... برای من همیشه جذاب بودند چرا که حرف زدنشان آهنگ های متفاوتی داشت. من خیلی به موسیقی علاقه دارم و گوشم به موسیقی حساس است و آن چیزی که از آدم ها می شنوم بیشتر موسیقی است. در زبان های مختلفی مثل ترکی، کردی، لری و... اگر واژه ها را کنار بگذاریم و موسیقی اش را حس کنی خیلی لذت بخش است. این علاقه در من بود تا زمانی که وارد دانشگاه شدم و در خوابگاه دانشگاه تهران به دریا یی از لهجه ها وارد شدم. در آنجا دیگر هر کسی از یک جایی بود و این علاقه مدام در من تشدید شد و با دقت گوش می دادم که چه می گویند. آن زمان تلفن همراه نبود؛ یک تلفن وسط راهروی خوابگاه بود که برای مثال سیامک زنگ می زد تا ما مادرش کردی حرف بزنند و من مبهوت زیبایی حرف زدن او می شدم و همینطور مرتضی و مهران که ترکی حرف می زدند و بابک که لری حرف می زد. این ها همه آدم های واقعی هستند که بعدتر دوستان جناب خان هم شدند. در واقع من به شدت مبهوت زیبایی حرف زدن آن ها و آواهایشان هستم و این میل طبیعتا به جناب خان هم رسوخ کرده است. به نظر من جناب خان شاید الان نماینده همه قومیت های ایران در تلویزیون باشد. محسن تنابنده در لهجه درجه یک و استعدادی ناب است. سعید آقاخانی با کار کردی «نون خ» که همه مردم با آن کیف کردند درجه یک است. جناب خان هم در کنار این دو عزیز شاید نماینده همه قومیت های ایرانی در تلویزیون باشند و من این وجهش را خیلی دوست دارم. خیلی وقت ها در کوچه و خیابان که راه می روم، آدم هایی از قومیت های مختلف من را همشهری خطاب می کنند و این خیلی لذت بخش است.

اگر از شما بپرسند که چهره چند درصد از کار بازیگری است چه پاسخی می دهید؟

چهره در بازیگری واقعا مهم است! شاید این گفت و گو را یک نفر بخواند و یک جایی به دردش بخورد. خیلی بی تعارف بگویم اگر دوستی خواست بازیگر شود و یک نفر به او گفت که قیافه اصلا تأثیری ندارد، من با او موافق نیستم و نظرم این

طنازی ها باز می گذارد؟

اصلا شروع ورود من به «خندوانه» با چنین گفت و گویی بود که درخواست کردم این بیست دقیقه، نیم ساعتی را که قرار است جناب خان در برنامه حضور داشته باشد به من اعتماد کنند و به خودم بسپارند که بگویم چه اتفاقی می افتد، یعنی با چه میهمانی باشیم، چه بگویم و کنسپت قصه مان راجع به چه چیزی باشد. رامبد جوان واقعا اعتماد کرد؛ آنقدری که شاید خیلی از روز هایی که جناب خان و رامبد با هم بازی داشتند رامبد اصلا نمی دانست که موضوع چیست. او در این سطح به من اعتماد کرد و من اتفاقا این را به هوش او نسبت می دهم چون به خودش اطمینان داشت که می تواند از پس بداهه برآید. به نظر من از پس این موضوع برآمده و پارتتر بسیار درستی برای عروسک است و دست من را هم باز گذاشت.

این اتفاق در «دراکولا» و «هیولا» چطور افتاد؟ برای نقش چمچاره چقدر داستان برای بداهه گویی و ایده پردازی باز بود و این اجازه چقدر از سوی مهران مدیری به شما داده می شد؟

«خندوانه» و «دراکولا» دو شیوه ی نمایشی جدا هستند. ما در «خندوانه» بر اساس بداهه ی نزدیک به صد درصد پیش می رویم و عموما اصولا متنی نداریم اما کارهایی که با مهران مدیری داشته ام که زیاد هم نبوده («هیولا» و «دراکولا»)، مبتنی بر متن بودند. یعنی من، بازیگران دیگر و کارگردان در نهایت فقط در چارچوب متن می توانیم پیشنهاد دهیم یا بداهه پردازی کنیم. دستم بسته نبوده اما همانطور که گفتم اینجا چارچوب خیلی پرتنگ تر از یک کاری است که بر مبنای بداهه شکل می گیرد. فکر می کنم که در کارهای مهران مدیری به اندازه کارهای نمایشی مرسوم دیگر ما امکان پیشنهاد یا بداهه پردازی را داشتیم نه بیشتر نه کمتر.

شخصیت چمچاره از «هیولا» تا «دراکولا» چقدر تغییر کرده و آیا قصد تکرار همان نقش با همان جزئیات را داشتید؟

الان که کار را می بینم بدون اینکه خودم بدانم انگار دچار تغییر شده است. قاعدتا قصد تکرار نداشتم، در واقع آدم حوصله اش سر می رود از اینکه بخواد همانی که بازی کرده را دوباره بازی کند. در باره ی اینکه تغییراتی که کرده چقدر خوب است و چقدر بد، خودم پاسخش را ندارم و ترجیح می دهم چیزی نگویم. آن هایی که کار را دیدند، ببینند که آیا چمچاره ی «دراکولا» آدم جذاب تری بوده است؟ می شود آن هارمونی ها (ناهار مونی) و غلط های کار اکتری اش را دید و در ادامه به او خندید یا آن اتفاقی که در «هیولا» افتاده تکرار شده است؟ به هر حال من دوست نداشتم که او را تکرار کنم.

علاقه به لهجه ها و فرهنگ فولکلور که انقدر دقیق و با جزئیات در شخصیت جناب خان نمود پیدا کرده قبلا خیلی



در باره لهجه ها باید بگویم که این مساله میل شخصی و علاقهای است که از کودکی با من بوده است چون با آدم هایی بزرگ شدم که واجد لهجه های متفاوتی بودند؛ شیرازی ها که لهجه داشتند، اقوام کارزونی پدر و مادر، هم محله ای های آبادانی، بوشهری و عرب و... برای من همیشه جذاب بودند چرا که حرف زدنشان آهنگ های متفاوتی داشت. من خیلی به موسیقی علاقه دارم و گوشم به موسیقی حساس است و آن چیزی که از آدم ها می شنوم بیشتر موسیقی است. در زبان های مختلفی مثل ترکی، کردی، لری و... اگر واژه ها را کنار بگذاریم و موسیقی اش را حس کنی خیلی لذت بخش است

خان می شنوم که هرگز آن را نگفته ام و مستقل از من دارند به حیات خودشان ادامه می دهند. تصور می کنم که این مساله نه فقط برای من بلکه برای همه ی کسانی که در مجموعه ی «کلاه قرمزی» حاضر بودند، یک نقطه ی عطف محسوب می شود و شاید کیفیت کار ما به قبل و بعد از «کلاه قرمزی» تقسیم می شود.

یک خصوصیت که اغلب در مورد شما ذکر می شود این است که نگاه تیزبینی در مال خود کردن نقش و توجه به رفتار و آداب دیگران دارید. این چیزی است که یک بازیگر طنز باید حواسش به آن باشد یا شما خیلی بر این اصل تمرکز دارید؟

به نظر من کمدی این کار را می کند و آدم را به جهان و آدم های اطرافش حساس تر می کند چون زمان بندی سریعی دارد؛ شما باید بتوانید یک مفهوم را دریافت کنید، از فیلتر ذهنی خودتان بگذرانید و بلافاصله مفهومی را در ازایش خلق کنید. باز شما را به «کلاه قرمزی» ارجاع می دهم چرا که ما خیلی وقت ها در «کلاه قرمزی» مجبور بودیم بداهه کار کنیم و این مفهوم را به سرعت از یک فیلتر کمدی بگذرانیم و در زمان بندی درشتش اجرا کنیم که این ماجرا بعدتر در جناب خان یک مقدار ترسناک تر هم شد. چون در «کلاه قرمزی» ما فقط با خودمان طرف بودیم اما در جناب خان من با یک سری میهمان مواجه بودم که اصلا اولدانی دانستم چه می خواهند بگویند. مادر آن واحد باید مفهومی را که یک نسبتی با میهمان ما مفاهیم اجتماعی روز و با مفاهیم ازلی و ابدی انسانی داشته باشد بگیریم و همان لحظه آن را از یک فیلتر کمدی بگذرانیم و اجراش کنیم. در نتیجه این مساله ذاتا ذهن آدم را حساس می کند.

چه فرآیندی رخ می دهد تا جناب خان با میهمان مواجه شود؟

خیلی کار پرزحمتی است. وقتی قرار است میهمانی به خندوانه دعوت شود من شروع می کنم به مطالعه کردن راجع به جهان او. اینکه اهل کجا است، چه دوست دارد؟ چه کار کرده؟ دوستانش چه کسانی هستند؟ و ویژگی های قومیتی او چیست؟ در واقع این موارد یک سبب اطلاعاتی به شما می دهد که باید با استفاده از آن و حرفی که میهمان در لحظه می گوید یک چیزی را ترکیب کنید و ارائه دهید. جناب خان از بیرون خیلی سهل و ممتنع به نظر می آید؛ می گویند عروسکی است که یک حرف هایی را می گوید و یک چیزهایی هم می خواند اما حسابی پیرمان کرده است! نه فقط من که همه ی گروه مان شامل تیم ایده پردازی و عروسک گردان ها به شدت درگیرش هستیم و در این سال ها واقعا شب و روز مان را گرفته است، هر چند که در باره بقیه ی کارها هم همینطور است!

این موضوع به کارگردان هم بر می گردد. به طور مثال رامبد جوان چقدر دست شما را در بداهه پردازی و برون ریزی